

روایات عاشورایی مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی در میزان نقد و بررسی

محسن رفعت^۱

محمد کاظم رحمان ستایش^۲

چکیده

مقتل الحسین علیه السلام موجود در کتاب *مقاتل الطالبیین* ابوالفرج اصفهانی از جمله مقاتل بر جای مانده و قدیمی است که البته همچون سایر کتب تاریخی و روایی از هجده تحریفات عاشورایی مصون نمانده، چنان که ما را در بعضی از مطالب مربوط به جریان عاشورا در تردید قرار می‌دهد. با مقایسه مقتل اصفهانی با مقتل موجود در تاریخ طبری روایت شده از ابومخنف، می‌توان شباهت‌هایی از آن را دریافت. روایت ابوالفرج ترکیبی است از روایت راویانی مانند ابومخنف، عمار دهنی و جابر جعفی، بنا براین، روایت او روایت نقل به معنا است. به همین دلیل باید در روایاتی که به نظر می‌رسد نقل به معنا است و در کتب روایی تاریخی ثبت شده، دقت دوچندان داشت. این مقتل در برخی موارد با وقایع مسلم و یا روایات تاریخی ناسازگار بوده و در مواردی شأن امام معصوم علیه السلام و یا خاندان معصومان علیهم السلام خدشه دار شده و پایه و اساسی برای نقل علمای شیعی در قرن‌های بعد شده است.

کلیدواژه‌ها: *مقاتل الطالبیین*، مقتل الحسین علیه السلام، ابوالفرج اصفهانی، روایات عاشورایی، تحریفات عاشورا.

مقدمه

تحریف از مهم‌ترین مسائلی است که پس از هر واقعه و رخداد امکان بروز و ظهور دارد. پس از واقعه عاشورا - که در برهه‌ای از زمان به رخ داد - نقل اخبار و ذکر رخدادها و وقایع آن

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم.

۲. استادیار دانشگاه قم.

حادثه عظیم به شکل گسترده‌ای صورت پذیرفت. طبیعی است که در این نقل‌ها تحریف‌هایی نیز با انگیزه‌های گوناگون رخ دهد. تحریف‌ستیزان بر این باورند که پس از این حادثه، انبوهی از اخبار ناصحیح در لای به لای اخبار درست وارد کتب تاریخی - حدیثی شده که پالایش و آرایش آنها کار سهل و آسانی نیست. تردیدی نیست که انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی فراوانی برای تحریف این واقعه از همان آغاز وجود داشته که از مهم‌ترین آنها حاکمیت استبدادی مخوف حزب اموی بر سرزمین‌های اسلامی، آن هم به مدتی نسبتاً طولانی بوده است.

به همین خاطر است که در باره حادثه عاشورا نمی‌توان با قاطعیت سخن گفت. در این خصوص آن قدر کتاب‌ها نگاشته شده^۳ که گویی عاشورا و نهضت امام حسین علیه السلام لا به لای این نگارش‌ها درهم تنیده شده و از میان رفته است. از این رو، از ابتدای حادثه عاشورا تا کنون، دو جبهه تحریف‌ساز و تحریف‌ستیز در برابر هم قرار گرفته‌اند و هریک برای عملکرد خود دلایل مختلفی دارند.^۴ البته برخی از آنها هم بدون غرض و یا به طور ناخواسته وارد این جبهه شده‌اند.

یکی از راه‌های مبارزه با تحریف، تذکر، تحقیق و بررسی است که یکی از اهداف این پژوهش است. باید در نظر داشت که در حال حاضر ما با حدود چهل مقتل مواجه هستیم که به ذکر وقایع عاشورا پرداخته‌اند.^۵ در متن این مقاتل که قرار می‌گیریم، مطالبی می‌یابیم که یا سند آن دارای مشکل است و یا متن آن و به لحاظ محتوا از هر جهت، با قیام عاشورا و انگیزه امام حسین علیه السلام در تنافی است.

یکی از این کتب تاریخی *مقاتل الطالبيين* است که اصفهانی آن را به رشته تحریر درآورده است. آنچه در پی می‌آید جستاری است در مورد مؤلف این کتاب^۶ و قسمتی از تحریفات

۳. رک: کتابشناسی عاشورا و امام حسین علیه السلام و نیز: کتاب عاشورا پژوهی با رویکردی به تحریف‌شناسی تاریخ امام حسین علیه السلام.

۴. رک: عاشورا پژوهی با رویکردی به تحریف‌شناسی تاریخ امام حسین علیه السلام، ص ۶۰ - ۱۱۵.

۵. برای مطالعه بیشتر در زمینه اسامی این مقاتل، رک: «روایات عاشورایی الفتوح ابن اعثم کوفی در میزان نقد و بررسی».

۶. جهت آشنایی با شخصیت فردی، اجتماعی و دینی یا سبک نگارش مؤلف و ضرورتی که در این باب احساس شد، در ابتدای مقتل، پیش از ورود به بحث اصلی به مقدماتی چند اشاره شده است؛ مباحثی مانند شخصیت و تألیفات، روش روایت‌گری یا تاریخ‌نگاری مؤلف، رویکرد نگارنده به واقعه کربلا یا سبک نگارشی مقتل الحسین علیه السلام و در پایان هم مطالب غیر واقعی و تحریفی که بحث اصلی مقتل به شمار می‌رود، مورد بحث قرار گرفته است. بدون تردید با چشم‌پوشی از این مقدمات نمی‌توان به الگویی مناسب و جهت‌گیری شایسته در پذیرش یا رد روایات کتاب دست یافت. همچنین ظهور اخبار جدید منوط به شناخت کلیاتی از مؤلف و کتاب او است که سبب خواهد شد به نمای

آن در حوزه کربلا، عاشورا، سخنان و نهضت امام حسین علیه السلام. پس از آن در مورد رویدادهای غیرواقعی با دلایل قرآنی، حدیثی، شواهد تاریخی و عقلی به بررسی و کاوش نشستیم. به علاوه، برخی احادیث منسوب و روایات منقول از جانب امام حسین علیه السلام در حوزه عاشورا و کربلا در این کتاب وارد شده، به شکلی که نهضت امام حسین علیه السلام از مرتبت اصلی خود، چنان که دیگر روایات وارد از ائمه نشان می دهد، تنزل یافته است. لذا به بررسی و بحث و نقد در باره آنها پرداخته ایم.

مراد ما از روایات در این جا مواردی است که فعل معصوم را گزارش می کند؛ چرا که روایات تاریخی که در حقیقت حاکی از فعل معصوم است، کمتر مورد توجه حدیث پژوهان بوده است تا با اصول نقد حدیثی مورد تحقیق و بررسی قرار گیرند. بیشتر برخورد مورخان با این روایات، به صورت سبک های تاریخ پژوهانه بوده است؛ اما این گونه روایات هم باید با ملاک های سندی و متنی و اصول ارزیابی حدیث مورد نقد روایی قرار گیرند؛ زیرا واقعه عاشورا به دلیل اهمیت خاصی که در تاریخ تشیع دارد، در معرض دستبرد حدیث سازان بوده است. لذا ارزیابی روایات این واقعه نیز اهمیت ویژه ای می یابد. این موضوع به صورت جامع و با اصول تحقیق آکادمیک تاکنون انجام نپذیرفته است. از این رو، مناسب به نظر می رسد که در یک پژوهش علمی، این روایات در مقاتل مختلف، چه مقاتلی که مورخان به نگارش در آورده اند و یا محدثان تحریر کرده اند، بررسی شوند.

نوشتار اول. ابوالفرج، شخصیت و تألیفات

علی بن حسین بن محمد بن أحمد بن هیثم مروانی اموی قرشی، مشهور به ابوالفرج اصفهانی از پیشوایان ادب، موسیقی، تاریخ، انساب، سیره، لغت و مغازی به شمار می رود.^۷ او از اعقاب مروان حمار، آخرین خلیفه اموی بوده که بعضی از آنها محدث و عالم بودند و مذهب تشیع داشتند. وی در عهد معتضد به سال ۲۴۲ ق، در اصفهان متولد شد. در کودکی به بغداد رفت و در آن جا به تحصیل پرداخت. از عنفوان جوانی به جمع اخبار ادبا و موسیقی دانان و استماع اخبار نادر تاریخی و ضبط احادیث و اشعار و ترانه ها شوق داشت. نبوغ و پشتکار و قریحه وی سبب شد به زودی در جهان اسلام مشهور گردد و مورد تشویق آل بویه در ری و بغداد و آل حمدان در شام و امویان در آندلس واقع شود.

واقعی تر و حقیقی تر از روایات کتاب دست یابیم.

۷. فهرست الطوسی، ص ۲۸۱؛ الأعلام، ج ۴، ص ۲۷۸؛ كشف الظنون، ج ۱، ص ۱۲۹؛ الذریعة، ج ۲، ص ۲۴۹.

مهلبی وزیر عزالدوله او را به بغداد خواند و مشاور ندیم خاص او شد و تا آخر عمر آن وزیر از وی جدا نگشت.^۸ ابن ندیم - که خود از معاصران او است - از وی یاد کرده و آثاری از او را نام برده است.^۹ در سال وفات ابوالفرج اختلاف وجود وجود دارد و سال های ۳۵۶، ۳۵۷،^{۱۰} سیصد و شصت و اندی^{۱۱} را برای وفات او برشمرده اند. ابوالفرج اصفهانی نزد بزرگانی از جمله: ابوبکر بن درید، ابوبکر بن الأنباری، علی بن سلیمان الأخفش، و ابراهیم نبطویه، محمد بن جریر طبری، جعفر بن قدامة و... تحصیل علم کرده است.^{۱۳}

در هیچ جا به نظر نرسیده که از این خانواده، کسی جز ابوالفرج به تشیع گراییده باشد و بعید نیست که سبب دوستی آنان با علویان آن روزگار، کینه مشترکی بوده باشد که از عباسیان در دل داشته اند. اما با این حال، بسیاری در مورد تشیع او سخن گفته اند. نگاهی اجمالی به کتاب *مقاتل الطالبیین*، گرایش شیعی وی را نشان می دهد. این مسئله با توجه به اموی بودن او در نسب شگفت انگیز است. برخی از اهل سنت وی را به جهت تشیع قدح کرده اند.^{۱۴} ذهبی از این که وی مروانی و متشیع است، اظهار تعجب کرده،^{۱۵} ابن حجر در لسان المیزان نیز مانند ذهبی در *میزان الاعتدال*^{۱۶} در عبارتی می نویسد:

شیعی و هذا نادر فی أموی.^{۱۷}

ابن عماد کاتب تشیع او را چنین اظهار داشته است:

و من العجائب أنه مروانی یتشیع.^{۱۸}

همو به نقل از تنوخی می نویسد:

و من المتشیعین الذین شاهدناهم.^{۱۹}

۸. *مقاتل الطالبیین*، ص ۵ - ۶؛ *وفیات الأعیان*، ج ۳، ص ۳۰۸.

۹. *الفهرست لابن الندیم*، ص ۱۲۸.

۱۰. *وفیات الأعیان*، ج ۳، ص ۳۰۸؛ *الوافی بالوفیات*، ج ۲۱، ص ۱۶.

۱۱. *تاریخ بغداد*، ج ۱۱، ص ۳۹۸؛ *إنباه الرواة*، ج ۲، ص ۲۵۳؛ *الذریعة*، ج ۲۱، ص ۳۷۶.

۱۲. *الفهرست لابن الندیم*، ص ۱۲۸.

۱۳. *الأغانی*، ج ۱، ص ۱۴.

۱۴. *المنتظم*، ج ۱۴، ص ۱۸۵.

۱۵. *تاریخ الإسلام*، ج ۲۶، ص ۱۴۴ و نیز، رک: *سیر أعلام النبلاء*، ج ۱۶، ص ۲۰۲.

۱۶. *میزان الاعتدال*، ج ۳، ص ۱۲۳.

۱۷. *لسان المیزان*، ج ۴، ص ۲۲۱.

۱۸. *شذرات الذهب*، ج ۴، ص ۲۹۲.

۱۹. همان؛ *وفیات الأعیان*، ج ۳، ص ۳۰۸؛ *إنباه الرواة*، ج ۲، ص ۲۵۱.

اما برخی با توجه به عبارات موجود در کتب ابوالفرج برآن اند که تشیع او نوعی تشیع عراقی و شیعه معتزلی است، نه تشیع امامی. گرایش معتدل او سبب شده تا وی اخبار فراوانی را نقل کند که بدون تعصب مذهبی ارائه شده است.^{۲۰} این در حالی است که شیخ طوسی، ابن داود و علامه حلی وی را در زمره شیعیان زیدی دانسته‌اند.^{۲۱} خطیب بغدادی ضمن نقل خبری ابوالفرج را از دروغ‌گوترین مردم می‌داند.^{۲۲} البته نکاتی دیگر نیز در جهت وثاقت او نقل کرده است. ابن جوزی در قدح او می‌نویسد:

علاوه بر تشیع ابوالفرج که سبب شده به روایاتش اعتنایی نباشد، تصریح وی در کتب خود به مفاهیمی که دلالت بر فسق دارد اعم از شرب خمر و... نشان از فسق او است و هر که در کتاب *الأغانی* او نظر کند، هرزشت و قبیحی را در می‌یابد.^{۲۳}

ذهبی نیز در این مورد به نقل از ابن تیمیه او را تضعیف کرده و نقل او را معتبر نمی‌داند؛ چرا که ابوالفوارس تخلیط او را متذکر شده است.^{۲۴} احتمالاً تخلیط ابوالفرج در اواخر عمر وی بوده است. در پاسخ ابن جوزی، توجه به این نکته ضروری است که نقل مفاهیمی مانند شراب و... در اشعار لزوماً نمی‌تواند دلیل بر فسق شخصیتی باشد. کتابی که در صدد گردآوری اشعار ناب و شاعران پرآوازه است، اشعاری از این دست را هم در خود جای می‌دهد و نقل این اشعار نمی‌تواند دلیل بر اعتقاد مؤلف بر محتوای چنین اشعاری باشد.

همچنین اگر منقولات تاریخی و حدیثی ابوالفرج با دیگر اخبار مطابقت داده شود، اتقان آنها معلوم شده، در این صورت نمی‌توان به خاطر اشتباهات جزئی تمامی آنها را رد نمود. این در حالی است که مطالب ابوالفرج از قدمت بسیاری بهره‌مند بوده و از کسانی که نقل کرده، در زمینه مربوط اوثق بوده‌اند.

ابوالفرج اصفهانی در زمینه‌های مختلف، به ویژه شعر و انساب صاحب تصانیف بسیاری بوده که برخی از کتاب‌هایش عبارت‌اند از: *الأغانی*، *مقاتل الطالبیین*، *نسب بنی عبد شمس*، *آیام العرب و جمهرة النسب*، *أخبار الإمامة الشواعر*، *الممالیک الشعراء*، *أدب الغرباء*،

۲۰. منابع تاریخ اسلام، ص ۱۸۰.

۲۱. فهرست الطوسی، ص ۵۴۴؛ الرجال لابن داود، ص ۵۶۸؛ خلاصة الاقوال، ص ۲۶۷.

۲۲. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۹۸.

۲۳. المنتظم، ج ۱۴، ص ۱۸۵.

۲۴. تاریخ الإسلام، ج ۲۶، ص ۱۴۴.

الديارات، تفضيل ذى الحجة، الأخبار والنوادر، الختمارين والخمات، نسب بنى شيبان، نسب بنى تغلب، نسب بنى كلاب، الغلمان المعتمين و...^{۲۵} از فهرست آثار او این نکته برداشت می شود که علاقه ابوالفرج در زمینه هایی مانند ادب و شعر و موسیقی و نسب بوده و کتاب هایی مانند مقاتل الطالبیین از جمله کتاب هایی است که وی براساس علاقه به شخصیت های مورد نظر خود، کتابت کرده است.

نوشتار دوم. ویژگی های مقاتل الطالبیین و روش تاریخ نگاری ابوالفرج اصفهانی

مقاتل الطالبیین یکی معروف ترین کتاب ها در باره زندگی و نحوه شهادت فرزندان ابوطالب عموی پیامبر ﷺ است. برخی معتقدند که این کتاب اولین کتاب تألیفی ابوالفرج است.^{۲۶} ابوالفرج در این کتاب ماجرا و کیفیت شهادت و به قتل رسیدن هریک از فرزندان ابوطالب علیهم السلام را - که شمار آنها به ۲۱۶ رسیده - به طور کاملاً مستند و دقیق گردآوری کرده است. این کتاب در برخی از منابع، با عنوان مقاتل آل ابی طالب علیهم السلام نیز خوانده شده است.^{۲۷} او کتاب خود را با توجه به زمان و تاریخ وقایع تنظیم کرده است و البته سعی داشته شهادایی را نقل و بررسی کند که دارای تأثیر اجتماعی بارزی بوده اند. پیش از ابوالفرج، احمد بن عبیدالله ثقفی کتابی با عنوان المبیضة فی أخبار مقاتل آل ابی طالب علیهم السلام نوشته بود.^{۲۸} ابوالفرج اصفهانی با گردآوری منابع موجود خود و افزودن بسیاری از مقاتل قابل دسترس دیگر، کتاب جامعی را برای این منظور تدوین کرد.

کتاب به شیوه حدیثی تدوین شده، ولی از آن جا که مؤلف بنای بر رعایت اختصار داشته، گاه همه اسانید مربوط به اخبار را ذکر نمی کند.^{۲۹} نگارش این کتاب در سال ۳۱۳ ق به پایان رسیده است. مؤلف اخبار پانصد نفر از این خاندان را آورده و با شرح حال جعفر بن ابی طالب در زمان پیامبر ﷺ آغاز می شود.^{۳۰} و سپس به دوران بنی امیه و بنی عباس پرداخته و نام علویان را زیر نام خلیفه ای که در آن زمان حکم می رانده، آورده و در عصر اموی

۲۵. الفهرست لابن الندیم، ص ۱۲۸؛ فهرست الطوسی، ص ۲۸۱؛ كشف الظنون، ج ۱، ص ۱۲۹؛ الدررعة، ج ۲، ص ۲۴۹؛

الأعلام، ج ۴، ص ۲۷۷؛ مقدمة الأغاني، ج ۱، ص ۲۴.

۲۶. مؤلفات أبی الفرج الأصبهانی و آثاره، ص ۱۷۵.

۲۷. دلائل الإمامة، ص ۷۲؛ الفهرست لابن الندیم، ص ۱۲۸؛ هدية العارفين، ص ۶۸۱.

۲۸. الفهرست لابن الندیم، ص ۱۶۶؛ هدية العارفين، ج ۱، ص ۵۸؛ معجم المؤلفين، ج ۱، ص ۳۰۸.

۲۹. برای نمونه، رک: مقاتل الطالبیین، ص ۸۴.

۳۰. همان، ص ۲۵.

با احوال عبیدالله بن علی به پایان می‌برد.^{۳۱} مؤلف نخست نام کامل و نسب فرد را می‌آورد و گاه نام مادران وی را تا جدّ اعلیٰ نقل می‌کند. وی در پایان روایات، معمولاً اشعاری را که در رثا یا مدح آن فرد سروده شده و گاه متجاوز از صد بیت است، ذکر می‌کند.

روش ابوالفرج در این نقل و گردآوری بدین ترتیب بوده که نام و نسبت فامیلی هر یک از فرزندان ابوطالب را ذکر کرده و سپس به کیفیت کشته شدن او و در نهایت، به قاتلش اشاره کرده است. او در برخی موارد نیز به ذکر فضایل و مناقب آنان پرداخته است. اصفهانی در آثار خود، به ویژه *الاغانی و مقاتل الطالبیین* با احترام و تکریم فراوانی از علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندانش یاد کرده و آنها را تعظیم نموده و در هیچ موردی نسبت به علی علیه السلام تعبیری غیر از «امیر المؤمنین» به کار نبرده است^{۳۲} و به جای تعبیر «رضی الله عنه» و «کرم الله وجهه» از «علیه السلام» استفاده کرده که این خود نشان از ارادت ویژه او به این خاندان است.^{۳۳} البته به همین دلیل است که بسیاری از مورخان اهل سنت مانند ذهبی و ابن جوزی او را شیعه دانسته و احادیث و کتاب‌هایش را ضعیف دانسته‌اند.^{۳۴} با توجه به نقل اخبار و حوادث مربوط به خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام توسط ابوالفرج اصفهانی این کتاب مورد توجه علمای جهان اسلام، اعم از شیعه و سنی واقع شده است؛ به ویژه این که علمای بزرگ شیعه در استنادهای تاریخی و حدیثی خود و همچنین علم رجال و حدیث به کتاب وی استشهاد کرده‌اند.^{۳۵}

نوشتار سوم. ابوالفرج و مقتل الحسین علیه السلام

ابوالفرج در کتاب خود به ذکر تمام شهدای آل ابی طالب از ابتدا تا سال ۳۱۳ ق، یعنی سالی که کتاب در آن تالیف شده، پرداخته است. او معیار قابل توجهی برای تعریف کسانی که از خاندان آل ابی طالب کشته شده‌اند، ارائه کرده است. وی در مقدمه کتابش در این باره می‌نویسد:

ما در این جا مقتل فرزندان ابوطالب را، چه آنان که با حيله دولت‌های وقت

۳۱. همان، ص ۱۵۹.

۳۲. برای نمونه، رک: همان، ص ۳۹.

۳۳. همان، ص ۲۵، ص ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۵ و ...

۳۴. المنتظم، ج ۱۴، ص ۱۸۵: تاریخ الإسلام، ج ۲۶، ص ۱۴۴.

۳۵. مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج ۴، ص ۲۲۸: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۸۲۴: مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۳۳،

۱۳۵ و ...

مسموم شده‌اند و چه آنان که در حبس یا تبعید دولت‌ها زندگی را بدرود گفته‌اند و بالاخره آن دسته که جهاد کردند و در میدان جنگ با خاک معرکه و خون خود درآغشتند، به ترتیب تاریخ‌نگاران می‌نگاریم و در تقدیم و تأخیر نام و نشانشان فقط تاریخ را ملاک عمل قرار می‌دهیم. این تقدیم و تأخیر به فضیلت آنان در تقدیم و تأخیر بستگی ندارد. ما در این جا از آل ابوطالب شخصیت‌هایی را موضوع تعریف قرار می‌دهیم که به صلاح دینی‌شان اعتماد داریم و نهضتشان را حق خواه و حقیقت‌جویی شناسیم و با این تعبیر و تخصیص مسلم است از ذکر آن دسته از فرزندان ابوطالب که به انحراف گرویده‌اند و دین‌پدران خود را زیر پا گذاشته‌اند خاموش خواهیم ماند.^{۳۶}

چنان که گفته شد، مقاتل در این کتاب در مورد دو بیست و شانزده نفر از فرزندان ابوطالب است و ابوالفرج تنها نام کسانی را آورده که مرگشان دلیل سیاسی داشته یا به روایت جنبش‌هایی پرداخته که انگیزه آنها خصایل ارجمندی مثل: تقوا و عدل بوده، نه هوی و هوس. از رویکرد مذهبی ابوالفرج و نیز مطالبی که گذشت، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که ابوالفرج به قیام امام حسین علیه السلام نگاهی جنبشی برای اصلاح جامعه داشته و از همین رو، تمامی کسانی را که همراه با امام در این راه جان باختند، شهید می‌نامد و بی‌پیرایگی نهضت امام حسین علیه السلام را در نظر خود مجسم می‌کند. اما در این مسیر نگاه تقدس‌آمیزی را که شیعه به امام برحق خود دارد، بر نمی‌تابد و فقط به امام و نهضتش رویکردی اصلاحی و جنبشی پاک دارد؛ ضمن این که امام را تنها از این جهت مقدس می‌داند که پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و از فضیلت تقوا و کمال برخوردار بوده؛ نه به جهت امام بودنش برای شیعه، بلکه به جهت اسوه بودنش برای آزاد مردان حق‌طلب.

ابوالفرج در مقتل امام حسین علیه السلام به بیست و دو نفر از کسانی که در نهضت امام جان باختند،^{۳۷} مفصل پرداخته و در ضمن این اخبار به وقایع عاشورا اشاره دارد. بیان کردن اجمالی اهداف واقعی نهضت امام از ویژگی‌های مهم مقتل ابوالفرج است که در دیگر مقاتل اهل سنت کمتر می‌توان دید. ویژگی بسیار مهم مقتل ابوالفرج آن است که گزارش او از روند نهضت عاشورا بسیار طبیعی، واقع‌بینانه و معقولانه است که در دیگر گزارش‌ها چنین روندی را شاهد نیستیم. مطالبی که وی بدان تصریح کرده، تقریباً عاری از تحریفاتی است که در

۳۶. مقاتل الطالبيين، ص ۲۴ - ۲۵.

۳۷. همان، ص ۹۸.

دیگر منابع شاهد آن هستیم. بنا براین، کسی که جویای گزارشی واقعی از عاشورا است، نباید مقتل ابوالفرج از دسترس او خارج باشد.

شیوه روایی و تأکید بر نقل اسناد توسط ابوالفرج موجب شده که امکان نقد سندی در روایات او فراهم شود، و نیز از این ناحیه، امکان احیای اثر از بین رفته ابومخنف در مقتل نیز (تا حدی که ابوالفرج از آن نقل کرده) امکان پذیر شده است. ابوالفرج اخبار مربوط به حادثه کربلا را از روایانی چند نقل کرده، اما بخش اصلی حادثه، یعنی شهادت امام حسین علیه السلام و مقدمات آن را از ابومخنف نقل کرده است و در میان واسطه‌های میان او و ابومخنف، گاه نام نصر بن مزاحم منقری^{۳۸} و گاه نام ابوالحسن مدائنی^{۳۹} آمده است.

وی روایاتی نیز از امام سجاد علیه السلام، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در این زمینه نقل کرده است.^{۴۰} ابوالفرج در برخی موارد، اشعاری نیز از شعرای مرثیه‌سرا همچون کمیت بن زید اسدی^{۴۱} و سلیمان بن قته^{۴۲} آورده است.

نکته‌ای دیگر که مهم به نظر می‌رسد، آن است که روایت ابوالفرج را باید روایت ترکیبی دانست؛ زیرا وی روایت ابومخنف را از طریق نصر بن مزاحم و ابوالحسن علی بن محمد مدائنی با روایت عمار دهنی و روایاتی از جابر جعفی^{۴۳} با هم ترکیب کرده و روایت خود را سامان داده و خود نیز به این مطلب تصریح می‌کند. بنا براین، روایت او روایت نقل به معنا است.^{۴۴} به همین دلیل باید در روایاتی که به نظر می‌رسد، نقل به معنا است و در کتب روایی تاریخی ثبت شده، دقت فراوان داشت. گفتنی است مطالبی در روایت ابوالفرج بیان شده که در روایت ابومخنف و عمار دهنی وجود ندارد و احتمال دارد این قسمت‌ها از روایت نصر بن مزاحم باشد.

سعی این پژوهش بر آن بوده است تا منقولات مربوط به مقتل الحسین علیه السلام کتاب

۳۸. همان، ص ۱۱۳.

۳۹. همان، ص ۸۵، ۹۲، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۴.

۴۰. به ترتیب: یک، نه و چهار روایت، در ص ۸۵، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۹۹، ۱۱۳.

۴۱. مقاتل الطالبیین، ص ۹۰.

۴۲. همان، ص ۱۲۱.

۴۳. مقتل جابر جعفی که امروزه در دسترس نیست. برخی روایات او کمابیش در کتب روایی و تاریخی موجود است. ابوالفرج اصفهانی در مواردی در باره قاتلان شهدای اهل بیت [جعفر بن علی علیه السلام، عباس بن علی علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام، ابوبکر بن علی علیه السلام و ابوبکر بن حسین علیه السلام] روایاتی از طریق نصر بن مزاحم از عمرو بن شمر، یعنی راوی اصلی جابر، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند (رک: مقاتل الطالبیین، ص ۸۸، ۹۰ - ۹۲).

۴۴. معرفی و نقد منابع عاشورا، ص ۷۶.

اصفهانی را - که نخستین بار در زمره روایات تاریخی جای گرفته - به نقد بگیرد و گرنه روایات ذیل - که در این کتاب نیز دیده می شود - در کتب پیش از او طرح شده و البته نیاز به نقد و بررسی دارد؛ مطالبی مانند تردید فرزند امام حسین علیه السلام برای پیشروی و ادامه نهضت^{۴۵} یا ذلت پذیری امام با پیشنهاد پذیرش یکی از مفاد سه گانه^{۴۶}.

نوشتار چهارم. مطالب غیر واقعی و تحریفی مقتل الحسین علیه السلام کتاب مقاتل الطالبیین

۱. خولی بن یزید قاتل جعفر بن علی علیه السلام

ابوالفرج می نویسد:

جابر از ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام روایت می کند که قاتل جعفر بن علی مردی به نام خولی بن یزید اصبحی بوده است.

در منابع دیگر، قاتل عبدالله و جعفر دو فرزند امام علی علیه السلام هانی بن ثبیت / ثویب حضرمی معرفی شده است. کسی که به دست خولی بن یزید کشته شد، عثمان بن علی علیه السلام بوده است.^{۴۷} ابوالفرج قاتل عثمان و نیز جعفر هر دو را خولی معرفی کرده است. چنین نقلی به کتبی دیگر نیز راه یافته است.^{۴۸}

۲. تشویق حضرت عباس علیه السلام به پیشروی برادران خود جهت تصاحب میراث آنان

ابوالفرج اصفهانی در معرفی حضرت عباس علیه السلام می نویسد:

عباس بن علی علیه السلام بزرگترین فرزند ام البنین بود و پس از سه برادر خود به شهادت رسید، زیرا وی دارای فرزند بود و از این رو آنان را پیش انداخت تا وارث آنها باشد، خود نیز پس از آنها به میدان رفت تا هر چه را به ارث برده به فرزندانش ارث دهد. پسرش «عبیدالله» وارث همه آنها شد، عمویش عمر بن علی بن ابی طالب با عبیدالله بر سر میراث فرزندان ام البنین نزاع کرد، اما این

۴۵. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۷-۴۰۸؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۲.

۴۶. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۹؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۴.

۴۷. الطبقات الكبرى، خامسة، ص ۴۷۵؛ الأخبار الطوال، ص ۲۵۷؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۹؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۹؛ اعلام الوری، ص ۲۴۸؛ الکامل، ج ۴، ص ۷۶.

۴۸. تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۳۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۸-۳۹؛ ریاض الأبرار، ج ۱، ص ۲۲۶؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۲۸۲.

ماجرای به صلح گرایید؛ زیرا عمر بن علی با مبلغی راضی شد.^{۴۹}

در مورد نقل ابوالفرج اصفهانی نکاتی چند باید مورد ملاحظه قرار گیرد: اولاً. این سخن بدین شکل در هیچ یک از منابع پیش از ابوالفرج اصفهانی نقل نشده، اما در تاریخ الطبری این مطلب به شکلی نقل شده که به نظر می‌رسد راویان و یا خود ابوالفرج در فهم این کلام دچار خلط و اشتباه شده‌اند. در تاریخ طبری آمده است:

گوید: [برخی] گمان کرده‌اند که عباس به برادران خویش - که از یک مادر بودند - عبدالله و جعفر و عثمان گفت: «ای فرزندان مادرم، پیش روید تا رثای شما گویم که فرزند ندارید» و پیش رفتند و کشته شدند.

عبارت عربی این روایت بدین شکل است:

وزعموا أن العباس بن علی قال لإخوته من أمه: عبدالله و جعفر و عثمان: یا بنی أُمّی! تقدّموا حتی ارثکم، فانه لا ولد لکم، ففعلوا، فقتلوا.^{۵۰}

«ارثکم» - که در این عبارت آمده - در اصل «ارثیکم» بوده و به دلیل وجود «حتی ناصبه» - که عامل است - لام الفعل آن [یاء] حذف شده است.^{۵۱} در کتب لغت «رثا یرثی» به معنای رثا گفتن پس از مرگ کسی است.^{۵۲} از این رو، جمله بدین معنا است: پیش روید تا رثای شما گویم که فرزند ندارید.

ابوالفرج و دیگران گمان کرده‌اند که «ارثکم» از ماده «ورث یرث» به معنای ارث بردن از کسی است؛^{۵۳} در حالی که عبارتی که با ماده «رثا یرثی» معنا شود، با سیاق جمله «تقدّموا» و «فانه لا ولد لکم» سازگارتر است. چون روایت یا ابوالفرج با استفاده از نقل طبری این معنا را در ذهن خود ساخته‌اند، بقیه ماجرا را نیز وسعت بخشیده‌اند تا معنای عبارات خود را معقولانه‌تر جلوه دهند.

ثانیاً. از مشاجره‌ای که میان عبیدالله و عمر اطرف صورت گرفته، می‌توان چنین نتیجه گرفت که هر دو در واقعه عاشورا بوده‌اند؛ در حالی که تا جایی که جست و جوشد، کتب

۴۹. مقاتل الطالبيين، ص ۸۹.

۵۰. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۸ - ۴۴۹ و نیز، رک: الکامل، ج ۴، ص ۷۶.

۵۱. برای مطالعه بیشتر، رک: معنی اللمبیب عن کتب الأعراب، ج ۲، ص ۲۶۹ - ۲۷۷.

۵۲. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۰۹: «رثی فلان فلاناً یرثیه رثیاً و مرثیة إذا بکاه بعد موته».

۵۳. همان، ج ۲، ص ۱۹۹: «ورثه ماله و مَجْدَه، و ورثه عنه و رثاً و رثة و وراثته و إراثته».

تاریخی از حضور ایشان در کربلا سخنی به میان نیاورده‌اند. حتی اگر این مشاجره در مدینه صورت گرفته باشد، گزارشی از این رویداد در مدینه نیز در کتب تاریخی وجود ندارد.

البته ابن سعد در طبقات نقلی صریح‌تر، اما بدون سند دارد. وی می‌نویسد:

وقد كان العباس بن علي، قال لجعفر و عبدالله: ابني علي تقدما، فإن قتلتما ورتكما وإن قتلت بعدكما ورتني ولدي وإن قتلت قبلكما ثم قتلتما ورتكما.^{۵۴}

اما دو نقل ابوالفرج و ابن سعد در تعارض آشکاری هستند؛ چرا که در نقل ابوالفرج حضرت عباس علیه السلام به همه برادران خود چنین خطابي دارد، اما در نقل ابن سعد خطاب به دو برادر خود جعفر و عبدالله است. در نقل ابوالفرج سخن از مشاجره وارث حضرت عباس علیه السلام با عمرا طرف است که به وقوع پیوسته است، اما در نقل ابن سعد حضرت عباس علیه السلام می‌گوید: «اگر من هم مانند شما کشته شوم، فرزندم وارث ما خواهد بود»؛ اما هیچ سخنی از وقوع چنین امری، یعنی به ارث رسیدن اموال برادران به عبیدالله نیست. از سویی دیگر، لحن سخن عباس علیه السلام لحنی نیست که از شخصیتی این چنینی صادر شده باشد؛ اما تعبیری که از دینوری بر جای مانده لطیف‌تر و با شخصیت حضرت عباس علیه السلام سازگارتر است، وی می‌نویسد:

العباس بن علي قال لإخوته: ... تقدموا، بنفسي أنتم، فحاموا عن سيدكم حتى تموتوا دونه، فتقدموا جميعاً، فصاروا امام الحسين علیه السلام يقونه بوجههم و نحوهم.^{۵۵}

ثانیاً. با توجه به شهادت امیرمؤمنان علیه السلام در سال چهارم و واقعه عاشورا در سال شصت و یکم، سنّ سه فرزند ام البنین عبدالله، جعفر و عثمان از بیست و یک سال بالاتر بوده است. از این رو، با توجه به شرایط آن زمان، ازدواج هر سه نفر آنها بعید نخواهد بود. تنها نداشتن فرزند است که سبب شده حضرت عباس علیه السلام آنها را پیش راند تا موارث ایشان را از آن خود کند. از سویی دیگر، در صورت ازدواج برادران پسران ام البنین، موارث شان به همسران شان خواهد رسید، نه برادرشان عباس علیه السلام؛ ضمن این که طبیعی است با وجود ام البنین، عبیدالله فرزند حضرت عباس علیه السلام هرگز نمی‌توانست ارث همه آنها را [پدر و عموهای شهیدش که فرزند نداشتند] به تنهایی ببرد؛ زیرا اگر کسی بمیرد یا شهید شود، در حالی که فرزند و زن هم نداشته باشد و پدرش نیز در حال حیات نباشد، همه ارث تنها به مادر

۵۴. الطبقات الكبرى، خامسة، ص ۴۷۵ - ۴۷۶.

۵۵. الأخبار الطوال، ص ۲۵۷.

می‌رسد.^{۵۶} حال با فرض این که مادر شهیدان، یعنی امّ البنین زنده باشد و برادران شهید، زن و فرزند هم نداشته باشند، همه ارث به مادرش حضرت ام البنین می‌رسد و هیچ چیزی به برادرزاده شهیدان، یعنی عبیدالله فرزند حضرت عباس علیه السلام نمی‌رسد.^{۵۷} پس هر دو فرض محال است.

ثالثاً. ابونصر بخاری در کتاب *سّر السلسله العلویه* در نقلی شبیه به نقل ابوالفرج آورده است:

روز عاشورا امام حسین علیه السلام نخست برادران حضرت عباس علیه السلام، جعفر و عثمان و عبدالله را به میدان فرستاد که تمام آنها به شهادت رسیدند و حضرت عباس صاحب ارث آنها شد و از او نیز پسرش عبیدالله بن عباس ارث برد.^{۵۸}

از نقل ابونصر بخاری با کمال وثوق و اطمینان می‌توان استفاده کرد که که ام البنین پیش از جریان کربلا فوت کرده بود؛ زیرا چنان که گفته شد، اگر ام البنین در کربلا زنده می‌بود، میراث برادران عباس، به مادرشان می‌رسید، نه به برادرشان حضرت عباس و پس از او فرزندش عبیدالله و برگرداندن ترکه - که از سوی محمد حنفیه به عبیدالله انجام شد - درست مطابق با فقه اسلام و شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است؛ زیرا حضرت عباس علیه السلام برادر اصلی برادران خود بود و محمد حنفیه «برادر ابی» آنها محسوب می‌شد و هرگاه «برادر ابوینی و ابی» اجتماع کنند، «ابوینی» مقدم و «ابی» محروم خواهد بود؛ ولی عمراطرف این مسئله را نفهمیده بود با این که فرزند علی علیه السلام باب مدینه علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، و باید به امام معصوم زمان خود، حضرت سجاد علیه السلام مراجعه کند و حکم خدا را دریابد و خود را به هلاکت نیاندازد.

اگر اصل منازعه درست باشد، احتمالاً این نسبت صحیح باشد؛ زیرا در کتاب *عمدة الطالب* نوشته است:

عمراطرف با جامه های زرد رنگی که پوشیده بود، در اجتماع مردم حاضر نشد و گفت: من بسیار با احتیاط عمر کردم و در خانه نشستم و کشته نشدم.^{۵۹}

۵۶. رک: *جواهر الکلام*، ج ۳۹، ص ۱۱۱ - ۱۱۲؛ *تحریر الوسیلة*، فصل «فی میراث الأنساب»، ص ۸۰۴؛ *معجم طبقات الإیرث*، ص ۲۷.

۵۷. رک: *تحریر شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین علیه السلام*، ص ۲۳۴.

۵۸. *سّر السلسله العلویه*، ص ۸۹.

۵۹. *عمدة الطالب*، ص ۳۶۲.

رابعاً. شخصیت بی نظیر و پیرایه از هرگونه حرص و طمع حضرت عباس علیه السلام ایشان را از چنین افتراقی بری می‌کند؛ چرا که اگر ایشان قصد جمع مال و موارث برادران داشت، هرگز همراهی امام را تا کربلا پی نمی‌گرفت. در غیر این صورت، می‌توانست در مدینه بماند و وارث اموال ایشان در مدینه باشد یا با دادن امان نامه از سوی شمر^{۶۰} دست از سربازی و علم‌داری سپاه امام حسین علیه السلام بکشد و یا در شب عاشورا - که امام اجازه ترخیص به کسان و یاران خویش می‌دهد^{۶۱} - پای خود را از معرکه کنار نهد. مرحوم علی اکبر غفاری، مصحح مقاتل الطالبیین، پس از ترجمه این واقعه گوید:

این نظر مؤلف است و بسیار خنک، بلکه خلاف انصاف است و هرگز چنین شخصیتی مثل عباس بن علی علیه السلام، در چنین موقع حساسی نظریه این امور پست دینوی نخواهد داشت و سرباز فداکاری چون او معقول نیست، چنین فکر ناپسندی در آن هنگام در مخیله اش خطور کند.^{۶۲}

امام صادق علیه السلام در باره شخصیت ایشان می‌فرماید:

كان عمنا العباس بن علي نافذ البصيرة، صلب الإيمان، جاهد مع أبي عبد الله الحسين علیه السلام وأبلى بلاء حسناً، ومضى شهيداً.^{۶۳}

۳. توصیفی از حضرت عباس علیه السلام و قمر بنی هاشم خواندن او

ابوالفرج در توصیف حضرت عباس علیه السلام می‌نویسد:

عباس مردی زیباروی و روشن چهره بود. بر مرکب خوش هیكل عربی می‌نشست و پاهای او بر زمین خط می‌کشید؛ زیرا [او را] «قمر بنی هاشم» می‌خواندند. لوای حسین علیه السلام در روزی که کشته می‌شد به دست او بود.^{۶۴}

این توصیف - که در بحار الأنوار نیز نقل شده^{۶۵} - در منابع معتبر و کهن مشهود نیست و فقط توصیفی است که ابوالفرج بنا بر شنیده‌های خویش از عوام نقل کرده است. بنا بر این:

۱. چنین توصیفی از معصوم علیه السلام صادر نشده است؛ ۲. ملقب ساختن حضرت عباس علیه السلام به

۶۰. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۵.

۶۱. همان، ج ۵، ص ۴۱۹.

۶۲. پاورقی مقاتل الطالبیین، ص ۸۱.

۶۳. عمدة الطالب، ص ۳۵۶؛ سز السلسلة العلویة، ص ۸۹؛ مستدکات علم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۵۰.

۶۴. مقاتل الطالبیین، ص ۹۰.

۶۵. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۹.

قمر بنی هاشم به دلیل زیبارویی و خوش چهره بودن ایشان است؛ چنان که مردم آن روزگاران عبد مناف را قمر البطحاء^{۶۶} و عبدالله بن عبدالمطلب را قمر الحرم^{۶۷} می خواندند، همچون پیامبر ﷺ که ایشان را محمد امین لقب دادند؛ ۳. چنین لقبی در منابع بعدی نیز دیده می شود، منابعی مانند مناقب آل ابی طالب ﷺ، تسلیة المجالس، بحار الأنوار و عوالم العلوم، اما در منابع قرن های سوم به بعد اشاره ای به آن نشده است؛^{۶۸} ۴. کشیده شدن پای حضرت عباس ﷺ بر روی زمین معنایی کنایی داشته و کنایه از قد رشید و بلندقامتی ایشان بوده، نه این که به هنگام نشستن بر مرکب پای او بر زمین کشیده می شد؛ چرا که در صورتی که این معنا در نظر گرفته شود، رشید بودن بی معنا خواهد شد و فقط دیلاقی بودن برای هر فردی تصور می شود که خود جنبه ای منفی خواهد گرفت؛ ۴. بعید نیست این توصیف از ایشان با عبارتی از عباس عموی پیامبر ﷺ مشتبه شده است که در باره او به هنگام درد شدید لحظات پایانی پیامبر ﷺ آمده است:

... العباس لصلاة الظهر كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى رَجْلِيهِ يَخْطَانُ الْأَرْضَ...^{۶۹}

البته منابع دیگر سخنی از عباس نیاورده اند.^{۷۰}

۴. علم ابن عباس و ناآگاهی امام از پیشامدهایی که بر سر زنان و کودکان خواهد آمد

ابوالفرج در بخشی که گفت و گوی امام با ابن عباس را تشریح می کند، می نویسد:

آن کس که در فاجعه قتل امام حضور داشت، می گوید: در آن روز زنان و خواهران حسین ﷺ به هوای جوانانی که شهادت می یافتند از خیمه ها بیرون می دویدند و جزع می کردند. حسین ﷺ این منظره دلخراش را می دید، می گفت: آفرین بر ابن عباس! که می دانست چه خواهد گذشت؟!^{۷۱}

این روایت در بردارنده نکاتی است که نیاز به توضیح است: یکی، این که روایت گویای

۶۶. أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۲؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۵۴؛ تاج العروس، ج ۱۲، ص ۵۱۵؛ سبل الهدی، ج ۱، ص ۲۷۲؛ الأعلام، ج ۴، ص ۱۶۶.

۶۷. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۰۹.

۶۸. مناقب آل ابی طالب ﷺ، ج ۴، ص ۱۰۸؛ تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۳۰۸، ۳۲۹، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۹، ۴۰، عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۲۸۳.

۶۹. سبل الهدی، ج ۱۲، ص ۲۴۵؛ امتاع الأسماع، ج ۱۴، ص ۴۳۵.

۷۰. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۱۳۳؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۵۷؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۹۷؛ أسد الغابة، ج ۳، ص ۲۲۷.

۷۱. مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۰.

آن است که ابن عباس به مصالح امام و نهضتش بیشتر آشنا بود، اما امام از این مصالح غافل و بدان توجه کافی نداشت. نکته دیگر، علم ابن عباس نسبت به وقایع پیش روی امام است. ابن عباس در باره حضور زنان و کودکان در عراق احساس خطر می‌کند، اما امام به نصیحت مشفقانه او گوش نمی‌سپرد و نتیجه دهشتناک آن را در روز عاشورا می‌بیند. دینوری در باره نصیحت ابن عباس می‌نویسد:

ابن عباس گفت اگر ناچار می‌روی، پس زنان و کودکان را با خود مبر که من در امان نیستم که کشته شوی؛ همچنان که عثمان بن عفان کشته شد و کودکان او به کشته شدن او نگاه می‌کردند.^{۷۲}

بهتر است دلایل همراهی زنان و کودکان با امام حسین علیه السلام را متذکر شده تا دریابیم امام به آنچه بر سر اهل بیتش می‌آید واقف بوده است یا نه؟

باید اذعان نمود که اگر اهل بیت امام حسین علیه السلام در مدینه باقی می‌ماندند، حکومت اموی نه تنها ایشان را در تنگنا قرار می‌داد که آشکارا آنان را دستگیر کرده و به سیاه چال می‌انداخت. امام چاره‌ای جز یکی از این دو کار مهم نداشت که پذیرش هر کدام موجب فلج شدن نهضتش می‌شد: یا برای حفظ سلامت خانواده تسلیم دشمن شدن و صحنه را به رقیب واگذار کردن که با قیام اصلاح طلبانه‌ای که امام همه خطرهایش را به جان خریده بود تعارض داشت و یا این که رهسپار احیای دعوت خویش گردد و بانوانی را که بر اساس وحی الهی باید در پرده عزت و احترام باشند، ترک گوید و این چیزی بود که غیرت حسینی تاب آن را نداشت.

سید هاشم بحرانی پس از اعتراض ابن عباس مبنی بر همراهی نکردن زنان و کودکان روایت این وحی الهی را چنین نگاشته است:

امام فرمود: ای پسرعمو، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خوابم آمد و مرا به کاری فرمان داد که یارای انجام خلافت را ندارم، به من فرمود: آنان را همراه برم. اینان امانت‌های رسول خدایند و از هیچ کس بر آنان ایمن نیستم و آنان نیز از من جدا نمی‌شوند.^{۷۳}

این سه دلیلی است که امام خود بدان اعتراف کرده‌اند. از طرفی، واضح است که

۷۲. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۶۲؛ الأخبار الطوال، ص ۲۴۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۴؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۵؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۹؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۶۰.

۷۳. مدینة المعاجز، ج ۳، ص ۴۸۵.

بنی‌امیه مردمانی بی‌حیا بودند که به هیچ‌کدام از مبانی اسلامی پای‌بند نبودند. آنان برای رسیدن به مقاصد پلید خویش به هرکاری دست می‌یازیدند و برای رسیدن به هدف‌های نامشروع خویش از ارتکاب زشت‌ترین منکرات دینی و عقلی هراسی نداشتند.^{۷۴} در محذور قرار گرفتن، آزار دیدن و زندانی شدن امانت‌های نبوی خواه پیش از خروج امام از مدینه یا مکه و یا پس از قیام و پیش از شهادت، پدیده‌ای بیرون و بیگانه از قیام حسینی بود و بر پیامدهای آن تأثیر منفی می‌گذاشت؛ در حالی که قرار گرفتن در حوادث کربلا موجب تبلیغ می‌شد و هدف‌های امام تحقق می‌یافت. بنا براین، امام ناگزیر باید این امانت‌های الهی را همراه می‌برد تا دشمن نتواند از طریق آنها بر روند نهضت مقدس او تأثیری بگذارد.^{۷۵}

در باره روایت مورد نظر نیز باید چنین گفت که ابن عباس فقط بر اساس منطق عقلی خویش از امام خواست تا زنان و کودکان را همراه خود نبرد، ولی امام سوای از علم مخصوص خویش، بر اساس منطق و حیانی و دوران‌دیشی خویش مصلحت نهضتش را در انجام چنین امری می‌دید.

۵. نوحه سرایی امّ البنین در بقیع و گریستن مروان بن حکم

ابوالفرج در این باره می‌نویسد:

امّ البنین مادر این چهار برادر شهید بود، به سمت بقیع می‌رفت و برای پسرانش با با اندوهناک‌ترین و سوزناک‌ترین نوحه‌ها می‌گریست و می‌سوخت. مردم گرد او جمع می‌شدند و به گریه‌های او گوش می‌سپردند. مروان از کسانی بود که به این منظور می‌آمد، و پیوسته به نوحه سرایی او گوش می‌داد و می‌گریست. این مطلب را علی بن محمد بن حمزه، از نوپلی، از حمّاد بن عیسی جهنی، از معاویه بن عمّار، از جعفر بن محمد نقل کرده است.^{۷۶}

اولاً این مطلب را تنها ابوالفرج اصفهانی نقل کرده، مورخان و محدثان پیش از او حتی نقلی شبیه به نقل او ذکر نکرده‌اند. جالب این‌که ابوالفرج روایت خود را مسند ذکر کرده است. البته در کتب رجالی نامی از استاد حدیثی وی، یعنی علی بن محمد بن حمزه «موجود نیست. بنا براین، نمی‌توان به این سند - که به امام صادق علیه السلام متصل است - اعتنا

۷۴. حیات الإمام الحسین بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۳۰۰.

۷۵. با کاروان حسینی از مدینه تا مدینه، ج ۲، ص ۱۰۰.

۷۶. مقاتل الطالبیین، ص ۹۰.

کرد. حماد بن عیسی جهنی^{۷۷} و معاویة بن عمار^{۷۸} از ثقات و بزرگان روایت هستند، اما نکته مهم آن که در کتب رجالی، نوفلی^{۷۹} در طبقه حماد بن عیسی قرار ندارد.^{۸۰} بنا بر این، حدسی جز جعل سند برای این روایت وجود ندارد.

ثانیاً، بعید نیست غرض ابوالفرج یا دیگران از ساختن این داستان این بوده است که نیای خودش مروان بن حکم اموی را رقیق القلب و رؤوف بنمایاند. کافی است به رفتار بی‌شرمانه وی با سربریده امام حسین علیه السلام اشاره‌ای شود تا خبث و بدطینتی وی آشکار گردد. ابن ابی الحدید، به نقل از ابوجعفر اسکافی می‌گوید:

وی هموست که روزی که سر حسین علیه السلام به مدینه - که او آن روزگار امیر آن بود - رسید، سخنرانی کرد و سر امام را بر روی دو دست گرفته، حمل می‌کرد و می‌خواند:

يا حبذا بردك في الیدین * و حمرة تجری علی الخدین * كأنما بت بمسجدین؛
خوشا سردی و خنکی تو در دو دست، و سرخی [خون] که بر دو گونه‌ات روان
گشته، گویا دیشب را میان دو لشکرگاه گذرانده‌ای.^{۸۱}

آن گاه سر را به سوی مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله پرتاب کرد و گفت: ای محمد، امروز به جای روز بدر، و این سخن او برگرفته از شعری است که یزید بن معاویه هم روزی که سر امام حسین علیه السلام به او رسید، به آن تمثال جست و آن خبر مشهور است.^{۸۲}

از این رو، بعید نیست چنین روایتی ساخته پرداخته کسی مانند ابوالفرج جهت زدودن ننگ همین شعراز دامان نخستین خلیفه مروانی باشد.

ثالثاً. از همسر امیرالمؤمنین علیه السلام، یعنی امّ البنین بسیار بعید است که به بقیع رفته و چنان

۷۷. رجال النجاشی، ص ۱۴۲؛ رجال الطوسی، ص ۳۳۴؛ فهرست الطوسی، ص ۱۵۶.

۷۸. رجال النجاشی، ص ۴۱۱.

۷۹. اگر او را کسی بدانیم که در کتب رجالی شیعی نام او آمده که شیخ طوسی تنها وی را در زمره اصحاب امام هادی علیه السلام بدون هیچ توثیق و یا تضعیفی ذکر کرده (رجال الطوسی، ص ۳۸۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۴۷) و اگر او را مانند مرحوم مرقم راوی سنی تلقی کنیم که نام او یزید بن عبدالملک بن المغیره بن نوفل بن الحارث است که البته ابن حجر در التهذیب وی را از قول ابوزرع ضعیف الحدیث و منکر الحدیث خوانده و گفته تمام روایات او غیر محفوظ است؛ یعنی افراد معتبر در مسانید و سنن و کتب خود ثبت نکرده‌اند (رک: تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۳۰۴) که البته در هر دو صورت در طبقه حماد چنین راوی‌ای وجود ندارد.

۸۰. معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۲۳۱.

۸۱. رک: الطبقات الكبرى، خامسة ۱، ص ۴۹۱؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۱۷؛ الأخبار الطوال، ص ۲۶۷؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۹؛ تاریخ نامه طبری، ج ۴، ص ۷۱۵؛ البده و التاريخ، ج ۶، ص ۱۲؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۰۴.

۸۲. شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۷۱.

نالہ و گریہ سردهد که مردم به صدایش جمع شوند؛ بدان حدّ که مروان بن حکم با آن خباثت و عداوت شدید که نسبت به علی علیه السلام و اولاد علی علیه السلام داشت، در میان مردم بقیع آمده و همراه با آنها گریه و زاری سردهد. مرحوم مقّم در باره او می نویسد:

ام البنین معارف الهی و آداب و رسوم محمدی صلی الله علیه و آله را در حد اعلی و یقین از شخص امیرالمؤمنین علی علیه السلام و از دو سرور جوانان اهل بهشت فراگرفته بود. بنا براین، هرگز کاری را مغایر و ناسازگار با شریعت رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، انجام نمی داد؛ اموری که شریعت رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان تحریم یا تنزیه نهی کرده است از این که زن خودش را بدون ضرورت در معرض اجانب و بیگانگان قرار دهد و نباید صدایش را جز در موارد ضرورت به گوش نامحرم برساند.^{۸۳}

وقتی که امام سجاد علیه السلام به ابو خالد کابلی - که در خانه را باز می کند - با تعجب می فرماید:

ای ابا خالد، زنی از اهل بیت ما از منزل بیرون می آید و نمی داند که لای در منزل در اثرتاب خوردگی کج شده و درست بسته نمی شود، باید با شدت در را ببندد و این کار زبینه دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست که با شدت و با صدای بلند در را ببندند که جلب توجه کند ... و اما بیرون رفتن فاطمه زهرا علیها السلام در بقیع و گریه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در اثراجبار بزرگان مدینه بود که وی را مجبور کردند و لذا سایبانی از شاخه های خرما در قبرستان بقیع درست کرد و آن را بیت الأحران نامید که اگر این اجبار نمی بود، زهرا نیز از خانه بیرون نمی رفت و علاوه براین، هیچ کس نگفته است که زهرا گریه می کرد و مردم برای استماع ندبه های وی در اطرافش جمع می شدند و برافول شمس نبوت و انقطاع وحی می گریستند.^{۸۴}

با توجه به آنچه که بیان شد، کسی که در مکتب اهل بیت علیهم السلام تربیت شده و رسوم و آداب آنها را فراگرفته باشد، هرگز دست از روش آنها بر نمی دارد. ام البنین نیز از این گونه افراد مستثنا نیست و نمی توان در باره وی تشکیک کرد که زنی مانند او دست از حدود الهی - که خداوند بر عهده زنان گذاشته است - بردارد ...!

۸۳. مقتل الحسین علیه السلام للمقّم، ص ۳۴۵.

۸۴. مدینه المعجز، ج ۴، ص ۴۰۸.

اگر گفته شود که پیش از ام البنین، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به بقیع می آمد و در فراق پدر و در بی وفایی امت پدرش ناله ها سر می داد، در جواب می گوئیم که کسی ننوشته است که مردمان برای ناله زهرا علیها السلام در بقیع گرد هم می آمدند، بلکه نوشته اند که امیرمؤمنان علیه السلام در بقیع اتاق یا خانه ای را ساخته بود که در تاریخ به اسم «بیت الأحزان» یا «مسجد بیت الأحزان» شناخته شده است و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در داخل آن با خدا راز و نیاز می کرد و می گریست.^{۸۵}

رابعاً. مقرر می نویسد:

زن وقتی به قبرستان می رود و برای خویشان فقید خود گریه می کند که خویشانش در آنجا دفن شده باشند؛ اما اگر خویشانش در آنجا مدفون نباشد، هرگز به آنجا نمی رود و کسی چنین چیزی ندیده و سراغ ندارد، اصلاً عادت مردم بر این نیست و عادت آن زمان هم با این زمان فرقی نکرده است. بنا بر این، نسبت ابوالفرج به این که ام البنین هر روز به بقیع می رفت و ... دروغ خیلی واضحی است که هیچ گونه دلیل و اماره ای بر صحت و صدق آن وجود ندارد، بلکه منظور ابوالفرج از نقل این دروغ این بوده است که مروان بن حکم جنایت کار را رقیق القلب و دل نازک معرفی کند که با گریه ام البنین چگونه دلش می سوخت و احساسات و عواطفش تهییج می شد و اشکش جاری می گردید؟ و حال آن که مروان بن حکم کسی بود که با شنیدن قتل امام حسین علیه السلام اظهار فرح و شادمانی کرد و شعر «ولونک الأحمر فی الخدین ...» را خواند.^{۸۶}

خامساً. مرحوم مقرر، ضمن تشکیک در قید حیات بودن ام البنین در سال ۶۱ ق، سه قول در این باره را ذکر می کند که در ذیل به آن اشاره می شود:

۱. قول علامه محمد حسن قزوینی که نوشته است:

در خانه ام البنین مادر حضرت عباس جلسه عزا و سوگواری تشکیل می شد.^{۸۷}

۲. قول مرحوم سماوی است که نوشته است:

من، جداً از مرثیه خوانی مادر عباس فاطمه ام البنین - که ابوالحسن اخفش در

۸۵. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷؛ ریاض الأبرار، ج ۱، ص ۶۲.

۸۶. مقتل الحسين علیه السلام (مقرر)، ص ۳۳۷.

۸۷. ریاض الأحزان، ص ۶۰.

شرح کامل آورده است - متأثر می‌شوم و دلم می‌سوزد. وی طفل خردسال خود عبدالله را بردوش می‌کشید و هرروز صبح به بقیع می‌رفت و مرثیه خوانی می‌کرد. اهل مدینه برای استماع مرثیه خوانی‌اش جمع می‌شدند و از شدت گریه او، همه گریه می‌کردند.^{۸۸}

۳. روایت ابوالفرج در *مقاتل الطالبیین* در مقتل حضرت عباس علیه السلام است... تمام آنچه که در باره زنده بودن ام البنین گفته شده، همین سه قول است. اما قول اول، برزنده بودن ام البنین در جریان کربلا دلالت ندارد؛ زیرا آنچه که در این قول وجود دارد، این است که در خانه او اقامه عزا و ماتم می‌شده، اما دلالت ندارد که خود ام البنین هم بوده و شرکت می‌کرده است.

علاوه بر این، قول اول با آنچه که ابوالفرج نوشته است، مغایرت دارد؛ زیرا او نوشته که در بقیع به سوگ می‌نشست، ولی قول اول این قسمت را ندارد و اما قول دوم کاملاً روشن است که از قول ابی‌الفرج گرفته شده؛ زیرا سخن *ابصارالعین* عیناً شبیه سخن *مقاتل الطالبیین* است. بنا بر این، نمی‌تواند قولی غیر از قول ابوالفرج و جدای از آن بوده باشد. و اما شرح کامل منسوب به اخفش - که مرحوم سماوی از آن نام می‌برد - من احدی از تاریخ نویسان و ارباب تراجم را ندیدم که از آن نام ببرند؛ با این که در باره هر کسی که نامش اخفش بود، من تحقیقات فراوان کردم، ولی به هیچ وجه نام و نشان و انتسابی از آن نیافتم. و هر چه از خود مرحوم شیخ سماوی از *مدرك* این کتاب سؤال کردم، جز سکوت جوابی نشنیدم، و من مطمئنم که اشعار بیان از خود مرحوم سماوی است و چون نخواست به خود انتساب دهد، به این نحو بیان کرده است که اجرش بر خدای سبحان باد!^{۸۹}

اگر چنان که پیش از این گفته شد، باورمند شویم که ابوالفرج در بخشی که به ارث بردن حضرت عباس از برادران خود را گفته، باید ارث به ام البنین می‌رسید، نه به عبیدالله و یا هر کس دیگر و چون ام البنین در قید حیات نبوده، ارث به عبیدالله خواهد رسید و همین مطلب تناقض‌گویی ابوالفرج را روشن می‌گرداند؛ چرا که وی در موضعی دیگر از رفتن ام البنین در بقیع و گریستن بر فرزندانش آورده و این نشان می‌دهد وی در جریان عاشورا و پس از آن زنده بوده است و این همان تناقض‌گویی او است.

۸۸. *ابصارالعین*، ص ۶۴.

۸۹. *مقتل‌الحسین* علیه السلام (مقدم)، ص ۳۳۷ - ۴۳۰.

۶. خلط گوشه‌ای از شهادت علی اکبر با عبدالله رضیع

اصفهانی در باره شهادت علی اکبر علیه السلام آورده است:

آن جوان بر صفوف دشمن حمله آورد. در خلال حملات خود، به پیش پدر باز می‌گشت و می‌گفت: بابا تشنه‌ام! حسین بن علی جوابش می‌داد: صبر کن ای عزیز من! هنوز روز امروز شام نشده، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تو را از کاسه‌های بهشت سیراب خواهد ساخت. علی بن حسین حملات خود را تکرار می‌کرد تا سرانجام تیری به حلقش رسید و حلقش را درید.^{۹۰}

در باره این روایت نکاتی باید مدّ نظر قرار گیرد:

۱. به نظر می‌رسد در این روایت با قتل عبدالله رضیع - که به «علی بن حسین الأصغر» شهرت یافته - خلط و اشتباهی صورت گرفته است؛ چرا که نحوه شهادت علی اکبر علیه السلام به این سبک نبوده، بلکه منابع متقدم‌تر شهادت او را به شکلی فجیع‌تر نقل کرده‌اند که در گرماگرم این جنگ، مره بن منقذ عبدی از پشت سر با نیزه بر او حمله برد و به خاکش افکند. سپاه کوفه دورش حلقه زدند و با شمشیر پاره پاره‌اش کردند.^{۹۱} قابل توجه، این که خود ابوالفرج چنین گزارشی را با سندی دیگر ثبت کرده است.^{۹۲} این در حالی است که شهادت عبدالله رضیع - که به «علی بن حسین الأصغر» مشهور است - چنان که روایات تاریخی گزارش کرده‌اند، بدین شکل بوده که با تیری از کمان حلق این طفل دریده شده است.

۲. ضمن این که سند این روایت مرسل بوده،^{۹۳} گفتنی است که راویان، روایت خود را از الفتوح ابن اعثم گرفته‌اند.^{۹۴} عبارت «در خلال حملات خود به پیش پدر باز می‌گشت و می‌گفت: تشنه‌ام بابا!...» با علم به عدم وجود آب در خیمه ناسازوار است؛ علاوه بر آن که چنین درخواستی از سوی علی اکبر علیه السلام یا هر شخص دیگری، امام را با شرمندگی روبه‌رو می‌کرد و این با شخصیت والای علی اکبر علیه السلام سازگار نخواهد بود. بعید نیست راویان یا

۹۰. مقاتل الطالبيين، ص ۱۱۶.

۹۱. رک: أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۰؛ الأخبار الطوال، ص ۲۵۶ و نیز، رک: المنتظم، ج ۵، ص ۳۴۰؛ الكامل، ج ۴،

ص ۷۴؛ البدایة والنهاية، ج ۸، ص ۱۸۵.

۹۲. مقاتل الطالبيين، ص ۱۱۵.

۹۳. همان، ص ۱۱۶.

۹۴. الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۵.

شخص جاعل قصد داشته روایت خود را پرو بال داده و بعد عاطفی شهادت او را با استفاده از «زبان حال» بیشتر و پررنگ تر جلوه دهند.

۳. شبیه این روایت در کتب پس از ابوالفرج نیز نقل شده، بدون این که نسبت به سند مرسل آن توجه شده باشد. به نظر می‌رسد بسیاری از وقایع تاریخی بر همین سبک و سیاق به شهرتی رسیده‌اند که به لحاظ علمی هیچ پایه و اساسی نمی‌توان برای آن در نظر گرفت. این روایت در کتاب شرح الأخبار نیز نقل شده^{۹۵} و هر چه به قرن دهم و یازدهم نزدیک شده، پرو بال بیشتری به خود گرفته است.^{۹۶}

۷. اجازه امام مبنی بر حمله به خیمه‌گاه پس از شهادت خود

ابوالفرج از قول حمید بن مسلم می‌نویسد:

شمر ضبابی بر خیمه‌گاه حسین علیه السلام حمله آورد و تا خیمه‌گاه او پیش رفت. حسین علیه السلام فریاد کشید: اگر دین ندارند، وای بر شما دست‌کم در دنیا مردمی آزاد باشید! خیمه‌گاه من ساعتی دیگر در اختیار شما است. شمر شرم کرد و از خیام آل رسول الله عنان باز کشید.^{۹۷}

اولاً. چنین مطلبی به طور ضمنی و در مقایسه با نقل‌های دیگر، دال بر آن است که امام، حمله سپاه دشمن به حرم خویش را مباح دانسته است؛^{۹۸} گرچه می‌توان چنین برداشت کرد که سخن امام اشاره به در اختیار قرار گرفتن خیمه به صورت قهری است؛ چون با عدم حضور امام به عنوان آخرین مدافع خیمه، در اختیار قرار گرفتن اهل حرم امری بدیهی است، اما عبارت اصفهانی از شأن امام و غیرت حسینی به دور است؛ چرا که چنین امری، چه در حضور امام و غیر آن جایز نخواهد بود، چه حریم انسان‌هایی معمولی باشد و چه حریم عزیزانی مانند خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به طریق اولی حرام خواهد بود. توجه به عبارات دیگران این نکته را بیشتر نمایان می‌کند.

ثانیاً. جای تأسف است که چنین گزارشی را ابن نما در *مثیر الأحران* نقل کرده است.^{۹۹} البته این گزارش در منابع اهل سنت و شیعه به صورتی دیگر نقل شده که می‌توان

۹۵. شرح الأخبار، ج ۳، ص ۱۵۳.

۹۶. تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۳۱۲.

۹۷. مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۸.

۹۸. عبارت عربی ابوالفرج بدین شکل است: «... فرحلی لکم عن ساعة مباح».

۹۹. مثیر الأحران، ص ۷۲.

دریافت این عبارت از ناحیه ابوالفرج یا دیگر روایات و یا تنظیم کنندگان مقاتل الطالبیین اضافه شده است.

طبری در عبارتی شبیه به ابوالفرج اصفهانی معقولانه ترمی نویسد:

آن گاه شمر بن ذی الجوشن با گروهی در حدود ده نفر از پیادگان مردم کوفه سوی منزلگاه حسین رفت که بنه و عیال وی در آن بود. حسین سوی آنها رفت که میان وی و بنه اش حایل شدند. حسین علیه السلام گفت: «وای بر شما! اگر دین ندارید و از روز معاد نمی ترسید، در کار دنیایتان آزادمرد و جوانمرد باشید. بنه و عیال مرا از او باش و بی خردانتان محفوظ دارید». شمر بن ذی الجوشن گفت: «ای پسر فاطمه، این به عهده تو است».^{۱۰۰}

۸. درخواست مرد شامی از یزید مبنی بر کنیزی حضرت زینب علیها السلام

ابوالفرج در این باره می نویسد:

مردی از مردم شام برجست و گفت: بگذار من این جوان را بکشم. زینب دختر امیرمؤمنان علیه السلام، علی بن حسین علیه السلام را به آغوش کشید و خویشتن را همچون سپر بلا در برابر او گرفت. مرد دیگر برخاست و گفت: این را به من ببخشید تا کنیز خویشتن سازم. زینب فرمود: نه، این آرزو برای تو صورت پذیر نیست، برای یزید هم حقی غیر مقدور است، مگر آن که دین اسلام را ترک گوید.^{۱۰۱}

نکته ای که تذکر آن ضروری است، این است که آنچه از ظاهر عبارت ابوالفرج فهمیده می شود، آن است که ظاهراً مراد مرد شامی از به کنیز گرفتن دختر، حضرت زینب علیها السلام است؛ اما روایات متعدد حاکی از آن است که مرد شامی از یزید خواست تا فاطمه دختر امام حسین علیه السلام را به کنیزی برگیرد.^{۱۰۲} به نظر می رسد چون ابوالفرج این روایت را درون روایت دفاع حضرت زینب علیها السلام از امام سجاد علیه السلام جای داده، سبب شده میان حضرت زینب علیها السلام و فاطمه بنت الحسین علیها السلام تشابه صورت گیرد. نکته دیگر، این که چون

۱۰۰. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۰ و نیز، رک: أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۲؛ الأخبار الطوال، ص ۳۰۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۷؛ تجارب الأمم، ج ۲، ص ۷۹؛ الكامل، ج ۴، ص ۷۶؛ اللہوف، ص ۱۲۰؛ كشف الغمة، ج ۲، ص ۵۰؛ البدایة و النہایة، ج ۸، ص ۱۸۷.

۱۰۱. مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۰.

۱۰۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۲۱؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۹۱؛ إعلام الوری، ص ۲۵۴؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۰؛ مثیر الأحنان، ص ۱۰۰؛ اللہوف، ص ۱۸۷؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۴۳۶.

حضرت زینب علیها السلام در مقام دفاع از خود برآمده، می‌توان نتیجه گرفت که این دفاع می‌تواند هم برای خویش صورت گرفته باشد و هم برای دفاع از فاطمه بنت الحسین علیها السلام؛ اما چون منابع و روایات بی‌شماری دفاع حضرت زینب علیها السلام از فاطمه علیها السلام را ترجیح داده‌اند، راجح آن خواهد بود.

نتیجه

۱. *مقاتل الطالبیین* اثر ابوالفرج اصفهانی یکی از بی‌طرفانه‌ترین گزارش‌هایی است که از نسلی مروانی بر جای مانده است، اما با این که ابوالفرج اصفهانی از دودمان اموی و سنی است، نسبت به امام حسین علیه السلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ارادتی ویژه داشته که از بررسی *مقاتل الطالبیین* به این نکته پی برده می‌شود. یکی از ویژگی‌های مهم مقتل ابوالفرج بیان کردن اجمالی اهداف واقعی نهضت امام است که نسبت به مقاتل دیگر اهل سنت کمی واقع‌گراتر است.

۲. گزارش او از روند نهضت عاشورا بسیار طبیعی، واقع‌بینانه و معقولانه است که البته در دیگر گزارش‌ها چنین روندی را شاهد نیستیم. در گزارش او نه از غلو خبری هست و نه از تسامح نسبت به رفتارهای بی‌شرمانه یزید و یارانش؛ ضمن این که در مورد امام حسین علیه السلام رویکردی طبیعی و نه فراطبیعی دارد. از این رو، علم او را در پیشبرد نهضت خویش، مانند دیگر مردمان می‌داند؛ با این تفاوت که ایشان صاحب فضیلت و شخصیتی پاک از دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله است که مانند امیرمؤمنان علیه السلام از احترام ویژه‌ای برخوردار است.

۳. مطالبی که وی بدان تصریح کرده، تقریباً عاری از تحریفاتی است که در دیگر منابع شاهد آن هستیم؛ گرچه در برخی موارد نسبت به خاندان اموی جانبدارانه مطالبی نقل کرده که یا حاکی از اموی بودن او است و یا ناشی از نقل‌پردازی او. روایت ابوالفرج ترکیبی است از روایت راویانی مانند ابومخنف، عمار دهنی و جابر جعفی. بنا بر این، روایت او روایت نقل به معنا است. به همین دلیل، باید در روایاتی که به نظر می‌رسد، نقل به معنا است و در کتب روایی تاریخی ثبت شده، دقت فراوان داشت.

کتابنامه

- *ابصار العین فی أنصار الحسین*، محمد سماوی، محمد جعفر طیبسی، قم: مرکز الدراسات

- الإسلامية، بي تا.
- الإحتجاج، احمد بن على طبرسى، تحقيق: محمد باقر خراسان، مشهد: نشر مرتضى، ١٤٠٣ق.
- الأخبار الطوال، ابوحنيفة دينورى، تحقيق: عبد المنعم عامر، قم: منشورات الرضى، ١٣٦٨ش.
- الإرشاد، محمد بن محمد مفيد، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم: كنگره شيخ مفيد، ١٤١٣ق.
- أسد الغابة فى معرفة الصحابة، عز الدين ابى الحسن بن أثير، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٩ق.
- إعلام الورى بأعلام الهدى، فضل بن حسن طبرسى، تهران: اسلامية، ١٣٩٠ق.
- الأعلام، خيرالدين زركلى، بيروت: دار العلم للملايين، ١٩٨٠م.
- الأغاني، ابوالفرج اصفهاني، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤١٥ق.
- البرهان فى تفسير القرآن، سيد هاشم بحراني، قم: مؤسسة البعثة، ١٣٧٤ش.
- الإمامة والسياسة، ابن قتيبة دينورى، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار الأضواء، ١٤١٠ق.
- إمتاع الأسماع، تقى الدين مقرئى، تحقيق: محمد عبدالحميد النميسى، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٠ق.
- إنباه الرواة على أنباه النحاة، جمال الدين قفطى، بيروت: مكتبة عنصرية، ١٤٢٤ق.
- أنساب الأشراف، أحمد بن يحيى بلاذرى، تحقيق: محمد باقر محمودى، بيروت: دار التعارف، ١٣٩٧ق.
- باكاروان حسيني از مدينه تا مدينه، على شاوى، نجم الدين طبسى، قم: زمزم هدايت، ١٣٨٦ش.
- بحار الأنوار، محمد باقر مجلسى، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٠٣ق.
- البدء والتاريخ، مطهر بن طاهر مقدسى، مكتبة الثقافة الدينية، بي تا.
- البداية والنهاية، أبوالفداء إسماعيل بن كثير دمشقى، بيروت: دار المعرفة، ١٤٢٢ق.
- تاج العروس، محمد مرتضى زبيدى، تحقيق: على هلالى وسيرى على، بيروت: دار الفكر، ١٤١٤ق.
- تاريخ الإسلام، شمس الدين ذهبى، تحقيق: عبدالسلام قدمرى، بيروت: دار الكتاب العربى، ١٤١٠ق.
- تاريخ الطبرى، محمد بن جرير طبرى، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: دار

- التراث، ١٣٨٧ق.
- تاريخ بغداد، احمد بن على خطيب بغدادى، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٧ق.
- تاريخ يعقوبى، احمد بن واضح يعقوبى، ترجمه: محمد ابراهيم آيتى، تهران: انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٧١ش.
- تاريخنامه طبرى، ابوعلی بلعمی، تحقيق: محمد روشن، تهران: سروش و البرز، ١٣٧٨ش.
- تجارب الأمم، ابوعلی مسكويه رازى، تحقيق: ابوالقاسم امامى، تهران: سروش، ١٣٧٩ش.
- تحرير الوسيلة، روح الله خمينى، نجف: دار الكتب العلمية، ١٣٩٠ق.
- تسلية المُجالس، محمد بن أبى طالب حسينى موسوى، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١٨ق.
- تهذيب التهذيب، احمد بن حجر عسقلانى، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٤ق.
- جواهر الكلام، محمد حسن نجفى جواهرى، تحقيق: عباس قوجانى، تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٣٦٥ش.
- حياة الامام الحسين عليه السلام، باقر شريف قرشى، قم: مدرسه علميه ايروانى، ١٣٩٤ق.
- دلائل الإمامة، محمد بن جرير بن رستم طبرى أملی، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، قم: مطبعة البعثة، ١٤١٣ق.
- الذريعة الى تصانيف الشيعة، آقا بزرك تهرانى، بيروت: دار الأضواء، ١٤٠٣ق.
- رجال الطوسى، محمد بن حسن طوسى، تحقيق: جواد قيومى اصفهانى، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ١٣٧٣ش.
- خلاصة الاقوال، حسن بن يوسف بن مطهر حلى، تحقيق: محمد صادق بحر العلوم، نجف: دار الذخائر، ١٤١١ق.
- رجال النجاشى، احمد بن على نجاشى، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ١٣٦٥ش.
- الرجال، حسن بن على بن داود حلى، تهران: دانشگاه تهران، ١٣٤٢ش.
- روضة الواعظين و بصيرة المتعظين، محمد بن احمد فتال نيشابورى، قم: انتشارات رضى، ١٣٧٥ش.
- رياض الأبرار فى مناقب الأئمة الأطهار، نعمت الله جزايرى، بيروت: مؤسسة التاريخ العربى، ١٤٢٧ق.
- سبل الهدى، محمد بن يوسف صالحى شامى تحقيق: عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٤ق.

- سرالسلسلة العلوية، أبونصر بخارى، تحقيق: سيد محمد صادق بحرالعلوم، قم: شريف رضى، ١٤١٣ق.
- سير اعلام النبلاء، شمس الدين ذهبى، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ق.
- شذرات الذهب، شهاب الدين حنبلى دمشقى، تحقيق الأرنؤوط، دمشق - بيروت: دار ابن كثير، ١٤٠٦ق.
- شرح الأخبار فى فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام، قاضى نعمان مغربى، تحقيق: محمد حسين حسيني جلالى، قم: جامعه مدرسين، ١٤٠٩ق.
- شرح نهج البلاغة، عزالدين بن أبى الحديد، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، مصر: دار احياء الكتب العربية، ١٣٧٨ق.
- الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، تحقيق: محمد بن صامل السلمى، طائف: مكتبة الصديق، ١٤١٤ق.
- عاشورا پژوهى با رويكردى به تحريف شناسى تاريخ امام حسين عليه السلام، محمد صحتى سردردى، قم: خادم الرضا، ١٣٨٥ش.
- عمدة الطالب، جمال الدين بن عنبه، تحقيق: محمد حسن آل الطالقانى، نجف: المطبعة الحيدرية، ١٣٨٠ق.
- عوالم العلوم، عبدالله بن نورالدين بحراني، قم: مؤسسة الامام المهدي (عج)، ١٤١٣ق.
- الفتوح، ابن أعثم كوفى، تحقيق: على شيرى، بيروت: دارالأضواء، ١٤١١ق.
- الفهرست، محمد بن حسن طوسى، تحقيق: عبد العزيز طباطبايى، قم: مكتبة المحقق الطباطبائى، ١٤٢٠ق.
- الفهرست، محمد بن نديم، تحقيق: رضا تجدد، بى تا، بى جا، بى نا.
- الكامل فى التاريخ، عزالدين بن أثير، بيروت: دار صادر - دار بيروت، ١٣٨٥ق.
- كتاب شناسى تاريخى امام حسين عليه السلام، محمد اسفنديارى، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ١٣٨٠ش.
- كشف الظنون، مصطفى حاجى خليفة، بيروت: دار إحياء التراث العربى، بى تا.
- كشف الغمة، على بن عيسى اربلى، تحقيق: سيد هاشم رسولى محلاتى، تبريز: بنى هاشمى، ١٣٨١ق.
- لسان العرب، ابن منظور، تحقيق: جمال الدين ميردامادى، بيروت: دار الفكر - دار صادر،

- ١٤١٤ق.
- لسان الميزان، أحمد بن حجر عسقلاني، بيروت: أعلمى، ١٣٩٠ق.
- اللهوف على قتلى الطفوف، على بن موسى بن طاووس، ترجمه: احمد فهري زنجاني، تهران: جهان، ١٣٤٨ش.
- مشير الأحزان، جعفر بن محمد بن نما حلي، تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (عج)، قم: مدرسة الإمام المهدي (عج)، ١٤٠٦ق.
- مدينة المعاجز، سيد هاشم بحراني، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١٣ق.
- مرآة العقول، محمد باقر مجلسي، تحقيق: سيد هاشم رسولي محلاتي، تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٤ق.
- مستدركات علم رجال الحديث، على نمازي شاهرودي، بي جا، بي نا، ١٤١٢ق.
- معجم المؤلفين، عمر كحالة، بيروت: مكتبة المثنى، بي تا.
- معجم رجال الحديث، سيد ابوالقاسم خويي، قم: مركز نشر الثقافة الإسلامية، ١٣٧٢ش.
- معجم طبقات الإرث، محمد جواهرى، قم: طبعة المؤلف، ١٤٢٢ق.
- معرفى و نقد منابع عاشورا، سيد عبدالله حسيني، قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامى، ١٣٨٦ش.
- مغنى اللبيب عن كتب الأعراب، ابن هشام انصارى، تحقيق: عبداللطيف محمد الخطيب، كويت: المجلس الوطنى للثقافة و الفنون و الأدب، ١٤٢١ق.
- مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهاني، تحقيق: سيد احمد صقر، بيروت: دار المعرفة، بي تا.
- مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهاني، ترجمه: سيد هاشم رسولى محلاتى، تصحيح: على اكبر غفارى، قم: نشر صدوق، ١٣٦٧ش.
- مقتل الحسين عليه السلام، عبدالرزاق موسى مكرم، قم: الشريف الرضى، ٢٠١٢م.
- منابع تاريخ اسلام، رسول جعفریان، قم: انصاريان، ١٣٨٢ش.
- مناقب آل ابى طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب مازندراني، قم: انتشارات علامه، ١٣٧٩ق.
- المنتظم، ابوالفرج بن جوزى، تحقيق: محمد و مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٢ق.
- ميزان الاعتدال، شمس الدين ذهبى، تحقيق: على محمد البجاوى، بيروت: دار المعرفة، ١٣٨٢ق.
- هدية العارفين، إسماعيل باشا بغدادى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٩٥١م.

- الوافی بالوفیات، صلاح الدین صفدی، تحقیق: أحمد الأرنؤوط و مصطفى ترکی، بیروت: دار إحياء التراث، ۱۴۲۰ق.
- وفيات الأعيان، أحمد بن محمد بن خلکان، تحقیق: احسان عباس، لبنان: دار الثقافة، بی تا.
- «روایات عاشورایی الفتوح ابن أعثم کوفی در میزان نقد و بررسی»، محمد کاظم رحمان ستایش، محسن رفعت، حدیث پژوهی، شماره ۳، بهار و تابستان، ۱۳۸۹ش.
- «سیری در مقتل نویسی و تاریخ نگاری عاشورا از آغاز تا عصر حاضر (۲)»، محسن رنجبر، تاریخ در آینه پژوهش، سال چهارم، ش ۳، پاییز ۱۳۸۶ش.
- «مؤلفات أبي الفرج الأصبهانی و آثاره»، محمد خیر الشیخ موسی، التراث العرب، العدد ۷، ابریل ۱۹۸۲م.